

۳ سال پس از

آنچه "راه توده" اعلام داشت و آنچه در ایران روی داد!

در ماه های شهریور و مهر سال ۱۳۷۲ راه توده بدنبال پرسش ها و توصیه های مکرر بسیاری از توده ای ها، پیرامون ضرورت روشن ساختن تفاوت دیدگاه های "راه توده" با نشریه "نامه مردم"، نظرات خود را پیرامون اوضاع ایران و روند رویدادها در جمهوری اسلامی، طی تحلیل مفروضی، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها" منتشر ساخت. با کمال تأسف و علیرغم توصیه های مکرر "راه توده" پیرامون دوری جستن از پیدآوری ها، خود محوری ها، شایعه پراکنی ها و در عین حال، ضرورت تعمق و بررسی پیرامون این دیدگاه ها، نه تنها به این دیدگاه ها توجه لازم نداشت، بلکه گام های بلندتری در جهت عکس آن برداشته شد؛ تأسف بارتر آنکه، این مقابله نابخردانه و گریز از تعمق، بیش و پیش از همه، از سوی دست اندرکاران نشریه "نامه مردم" بروز کرد، که اتفاقا روی سخن عمدتاً متوجه آنها بود؛ اعلام "تحریم انقلابی" انتخابات مجلس پنجم و سپس تحریم خجولانه انتخابات ریاست جمهوری، از سوی "نامه مردم" نشان داد، که دست اندرکاران این نشریه، که تلاش می کنند بنام حزب لایحه ایران سرمد بگویند و اظهار نظر کنند، پیش از آنکه در جستجوی منطق، در تلاش قبول و لقیات، در اندیشه وحدت نظری و تشکیلاتی حزب و سرانجام، بازسازی واقعی آن باشند، تکران موفقیست بدست آمده خویش در مهاجرت هستند و به همین جهت نیز، کینه توزانه به راه و روش نادرست خود ادامه می دهند.

بی نتیجه ماندن همه تلاش راه توده برای نشان دادن نتایج واقعی انتخابات مجلس پنجم و ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و تصحیح مواضع چپ نمایانه "نامه مردم"، در لاصله دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و سیاست کج دار و مریز کنونی و باقی ماندن در صف انتظار شکست دولت خامنه‌ای، که همچنان در نشریه نامه مردم ادامه دارد، نشاندهنده عمق دشواری راهی است که در پیش پای همه توده ای هاست. بنظر ما، همانطور که از ابتدای انتشار نشریه راه توده نیز تاکید کرده ایم، بگانه راه حل پایان بخشیدن به وضع کنونی همانا روشن ساختن هر چه بیشتر مواضع، انعکاس وسیع تر رویدادها و دیدگاه های نسبت به آنها، مبارزه با هر نوع انفعال سیاسی و سپس بسیج همگانی برای یافتن چاره ای قطعی است. با در نظر داشت اهداف بالا، راه توده، گزیده ای از تحلیل دیدگاه های خویش را که در شهریور و مهر ۱۳۷۲ منتشر شد، بار دیگر در زیر منتشر ساخته و در عین فراخوانیدن همه علاقمندان توده ای و اصولاً طیف چپ غیرمذهبی کشور، به دقت بیشتر بر روی مسائل مطروحه در این تحلیل، همه علاقمندان و خوانندگان خویش را بار دیگر به مقابله هوشمندانه بسیاری از رخ داده های سه سال گذشته در ایران با آنچه که در این تحلیل طرح شده، دعوت می کند. ما تصور می کنیم، اگر امر جنبش و حزب، امری شخصی و خصوصی تلقی نشود، حتی آندسته از نویسندگان "نامه مردم" که با این دیدگاه های راه توده در سه سال پیش به ستیز تبلیغاتی برخاستند، اکنون و پس از اشتباهاتی که بر سر دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری مرتکب شده و دشواری بزرگی را برای حزب ما بوجود آوردند، حداقل در خلوت خویش، حق را به "راه توده" داده و در جمع خود نیز برای اعتراف به اشتباه و تصحیح آن پاری از صراحت انقلابی پاری بخواهند!

سه سال پس از انتشار تحلیل "راه توده" از اوضاع ایران، تحت عنوان "سخنی با همه توده ای ها"، رویدادها داخل کشور (بویژه دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری)، در عمل مهر ناپذیری شد بر دیدگاه های مطرح شده در این تحلیل!

* ستیز نابخردانه با دیدگاه هائیی که راه توده اعلام داشت و همه توده ای ها را به تعمق پیرامون آنها فراخواند، در عمل منجر به اشتباهاتی بزرگ از سوی گردانندگان نشریه "نامه مردم" شد، که بهر تقدیر حزب توده ایران را نه تنها امروز، بلکه در آینده نیز درگیر حربه هائی تبلیغاتی مخالفان و دشمنان حزب ما کرده و خواهد کرد.

حوادث و وقایعی، که همچنان در کشور ما جریان دارد، توجه همگان را به خود جلب کرده است و افکار توده ای ها را بیش از پیش متوجه خود ساخته است. پس از یک دوره مبارزه سخت، بورژوازی بزرگ تجاری، در چهره گروه بندی رسالت-حجتیه (و جمعیت "موتلفه اسلامی")، هر روز بیش از روز قبل اهرم های تعیین کننده حکومت جمهوری اسلامی را در کنترل خود قرار می دهد، تا حاکمیت مطلق و عنان گسیخته خود را بر جامعه برقرار کند. تثبیت این حاکمیت، که همچنان خطر آن کاملاً وجود دارد، یعنی تسلط کامل و بی چون و چرای ضد انقلابی ترین نیروی اجتماعی و ارتجاعی ترین سمت گیری سیاسی بر سرنوشت جامعه ما.

در حالیکه شرایط بیش از هر زمان دیگری برای پایه ریزی اتحادی انقلابی مساعد است و این اتحاد قادر به عقب راندن حاکمیت سرمایه داری بزرگ تجاری و ارتجاع است، نیروهای خلق - صرف نظر از تفکرها و باورهای مذهبی و یا غیر مذهبی خود - در تفرقه بسر برده، هیچیک به پشتیبانی از دیگری بر نمی خیزد و در نتیجه ارتجاع فرصت می یابد، تا همه آنها را در موضع ضعف نگه داشته و مانع هر نوع تحول مثبتی شود.

در مورد جنبش چپ، بر هیچکس پوشیده نیست، که این جنبش اکنون در یکی از سخت ترین دوران های حیات سیاسی خود بسر می برد. مشخصات اساسی وضعیت کنونی عبارتست از: رکود و انفعال سیاسی، فقدان وحدت بر سر اساسی ترین مسائل جنبش انقلابی و تفرقه و پراکندگی سازمانی. برای آنکه جنبش چپ بتواند بر دشواری های خود غلبه کند، لازم است علل و عوامل زاینده این دشواری مورد توجه قرار گیرد. برآستی چرا این جنبش در رکود گرفتار آمده است؟

ساده ترین و در عین حال نادرست ترین پاسخی که به این پرسش می توان داد، چنین است: در شرایط رکود و بحرانی که جنبش چپ در آن دست و پا می زند، سرخوردگی، ناامیدی و انفعال امری است طبیعی و لذا نباید برای یافتن علل آن بیهوده انرژی و وقت خود را از دست داد. مطابق این نظر، "انفعال" امری است صرفاً روحی و روانی و نه یک مسئله مربوط به خط مشی سیاسی.

اما واقعیت چنین نیست. لاقلاً در شرایط مشخص جنبش ما، چنین نیست. علل رکود و انفعال کنونی را باید در سیاست ها و اهداف جستجو کرد و نه در روحیه افراد! برای اینکه یک جنبش سیاسی و اعضای آن در موضع انفعال باقی نمانند، چاره ای ندارند، جز آنکه همواره در مرکز تیرد اجتماعی قرار داشته باشند و برای اینکه یک جنبش بتواند در مرکز حوادث و وقایع و در مرکز مبارزه و تیرد اجتماعی قرار گیرد، باید صحنه نبردی که هر لحظه انتخاب می کند، صحنه اصلی ترین نبرد جامعه باشد. صحنه نبردی که تمام توجه جامعه و منافع بلافصل جامعه در یک دوران معطوف به آنست. برای آنکه به راحتی متغیر شویم، همواره ضروری نیست، که جنبش خلق الزاماً متوقف شده باشد. ریشه واقعی انفعال در نامتناسب بودن شعارها و خواست های یک حزب و یا سازمان، با خواست های مشخص خلق در یک دوره معین قرار دارد و اگر احزاب و سازمان ها نتوانند و یا به هیچ قیمتی حاضر نشوند، که خواست های خلق را بپذیرند و برای همان خواست ها مبارزه کنند، بناگزیر در حالتی زنجیر انفعال را خواهند گسست، که خواست های آنها به خواسته های خلق تبدیل شود:

(سه سال پس از این ارزیابی از بحران موجود در جنبش چپ ایران، در جریان دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری همگان شاهد این عدم پذیرش خواست جنبش و در نتیجه "تحریم" و "انفعال" جنبش چپ در مهاجرت بودیم. انفعالی که علیرغم همه بحث ها و اعترافات نسبت به مشی غلط "تحریم" همچنان و به اشکال دیگری ادامه دارد و در نتیجه با پیکار واقعی مردم بیگانه است)

این انفعال به آن معنی است که احزاب و سازمان های جنبش چپ در انتظار روز معینی نشسته اند، تا خلق جنبشی دیگر، مطابق امیال آنها برپا کند، تا این جنبش فعال شده و به خیال خود رهبر آن شود. بدین ترتیب است که احزاب و سازمان های چپ، در مهلکه یک جنبش عظیم مردمی، در رکود گرفتار آمده اند. این همان تناقض و واقعیتی است که نمی خواهند بدنبال دلیل واقعی آن برونند. اگر مجموعه "چپ" در جنبش واقعا موجود، در تیرد که بر که "شرکت نمی کند، در حقیقت بدین دلیل است، که معتقد است انقلاب بهمن اساساً شکست خورده است. شکست این انقلاب، یعنی آنکه تیرد که بر که "بطور قطع به نفع ارتجاع خاتمه یافته است، یا اگر هنوز ادامه دارد، در بین نیروهای جریان دارد، که پیروزی هر یک از آنان به معنی یک دگرگونی کیفی، به معنی یک تحول در حاکمیت طبقاتی و در نتیجه یک تحول انقلابی یا ضد انقلابی نخواهد بود. این نتیجه فرضیه شکست انقلاب است، که در شعارهائی نظیر "تحریم" منعکس می شود. در حالیکه همه این احکام در تضاد سنگین با واقعیات جاری

در حقیقت، حزب (بخش "نامه مردم") (و سازمان اکثریت) با پذیرش شکست انقلاب بهمین و با پذیرش اینکه همه نیروها در جمهوری اسلامی، در مجموع خود ارتجاع را تشکیل می‌دهند، تحلیل طبقاتی از جناح‌های حاکم را کنار گذاشته‌است. چه براین نظر پای می‌فشارد، که چون همه جناح‌ها سو از جمله چه مذهبی- در سرکوب چه غیر مذهبی و انقلابی اشتراک نظر داشته‌اند، پس همگی مترجع هستند و هر مبارزه‌ای هم که این جناح‌ها در حکومت و یا حاشیه حکومت داشته باشند، جز دعوا بر سر لحاف ملا نخواهد بود. البته چنین شیوه نگرشی، هیچ تشابهی با مارکسیسم ندارد. اگر هر یک از این جناح‌ها، سهمی از قدرت حاکمه را در تصاحب دارند، این به معنای آن نیست که هر دو برای اجرای یک "سیاست طبقاتی واحد" به توافق رسیده‌اند، بلکه به معنای آن است که هر یک بر مبنای تناسب نیروهای طبقاتی جامعه، سهمی از قدرت را در چنگ گرفته و آن را در جهت اهداف طبقاتی خاص خود و علیه اهداف طرف مقابل مورد استفاده قرار می‌دهند.

(هم در جریان دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و هم پس از انجام انتخابات اخیر ریاست جمهوری، با تغییراتی که در توازن چند ساله در حاکمیت بوجود آمد، رویدادها نشان داد، که هر کدام از این نیروها متکسی به کدام طبقات و اشرار عمل می‌کنند و احتمال رویارویی‌های بسیار جدی در میان این نیروها و جناح‌ها، که اکنون رو به تشدید است، ناشی از کدام موضع گیری‌های طبقاتی است.)

این جناح‌ها، بدلیل تضاد طبقاتی که با هم دارند، هر دو دریافته‌اند، که صرف آیدولوژی اسلامی قادر به ایجاد سازش میان آنها نیست و لذا هر یک در جستجوی متحدانی در خارج از مجموعه حاکمیت می‌گردند. جناح راست، این متحدان را در بین سرمایه‌داران سلطنت طلب دیروز و حامیان امریکائی و انگلیسی آنها جستجو می‌کند و جناح چپ در میان نیروهای دمکراتیک و مخالف وضع موجود. اگر امروز گروه‌بندی رسالت-حجیه (و مؤتلفه اسلامی) بیش از هر زمان دیگر به دشمن خونین آزادی‌های دمکراتیک مبدل شده‌است، از جمله به همین دلیل است که جناح چپ مذهبی را از قرار گرفتن در کنار متحدان خود محروم کند. جناح چپ حاکمیت، بدلیل اشتباهاتی که در گذشته مرتکب شده، نتوانسته‌است، حمایت سایر نیروهای انقلابی را به خود جلب کند. (امری که احتمالاً در اتخاذ مشی "تحریم" نیز مؤثر بود.) همین امر به ارتجاع امکان داده است، تا بتواند مواضع خود را در جامعه حفظ کند. انواع فشارهای تبلیغاتی علیه نیروهای دمکراتیک، از سوی نیروهای ارتجاعی، با همین هدف همچنان در جامعه جریان دارد تا فاصله میان این دو نیروی اساسی تحولات مثبت در جامعه را از هم دور نگه دارد. (از جمله انگیزه‌های کشتار وسیع زندانیان سیاسی چپ را باید در همین نکته نیز جستجو کرد.)

(حداقل، اکنون که انتخابات اخیر ریاست جمهوری و حضور مردم را برای دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب بهمین پشت سر داریم، باید به خود پاسخ بدهیم)

اگر این درست است که جنبش خلق در کشور ما هنوز پایان نیافته‌است، که نیروهای انقلابی، پس از یک دوره تفرقه و اشتباه، بتدریج همدیگر را باز می‌یابند، که اتحاد نیروها قادر است پیشرفت بیش از این سرمایه‌داری بزرگ و ارتجاع را در کشور ما متوقف کند، و در صورتی که همه این‌ها درست است، پس وظیفه جنبش چپ و بویژه توده‌ای‌ها و فدائی‌ها این بوده و این خواهد بود که با تمام نیروی خود در کنار جنبش توده‌ها قرار گیرند و آن را در راه دستیابی به اهداف دمکراتیک خود یاری دهند. جنبشی که مضمون اساسی آن، عبارتست از: مبارزه با ارتجاع، کوتاه کردن دست سرمایه‌داری بزرگ از حیات سیاسی و اقتصادی کشور، ستگیری اقتصادی به نفع زحمتکشان شهر و روستا، آزادی‌های سیاسی، حاکمیت دمکراتیک و افزایش نقش مردم در اداره امور و خلاصه تمام آن غرض‌هائی که ضرورت حضور فعال در آن‌ها وجود دارد. در حال حاضر، نیروی هدایت کننده رژیم چپ همانا مافیای پر قدرت حجیه است، که سرخ آن به انگلستان و امریکا و اسرائیل وصل است...

می‌دانیم که نیروی تغذیه کننده این مافیا در داخل، چیزی نیست، مگر بورژوازی بزرگ و بویژه بورژوازی بزرگ تجاری. اما همه قرآن و شواهد نشان می‌دهد که حاکمیت این مافیا و نیروهای وابسته به آن، هنوز بطور مطلق و بی‌بازگشت برقرار نشده و در همه جا با مقاومت‌های بسیار جدی در میان خلق و نیروهای انقلابی، روبروست. وظیفه تاخیر ناپذیر ما آنست که تمام نیروی مردم و مقاومت‌های پراکنده و سازمان یافته را علیه تسلط این مافیا و بورژوازی بزرگ جامی آن متمرکز کنیم. هر گروهی، حزبی، طبقه‌ای که بر علیه این دارو دسته مبارزه می‌کند، باید مورد پشتیبانی چپ انقلابی قرار گیرد. تمام نیروی سیاسی و آیدولوژیکی را باید بسیج کرد تا بتوان با همکاری و در اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی، جلوی پیشرفت این واپسگراترین و ضد انقلابی‌ترین طبقه جامعه ایران را گرفت و آنرا به عقب نشینی جدی وادار کرد.

کشور ما قرار دارد. نه انقلاب بهمین بطور قطع شکست خورده است، نه نبرد "که برکه" خاتمه یافته است و نه نتیجه این نبرد برای جامعه و سرنوشت مردم بی تفاوت است. این را (حداقل پس از رویدادهای اخیر کشور و شرکت عظیم مردم در انتخابات ریاست جمهوری) همه کم و بیش احساس می‌کنیم. پس آنچه باقی می‌ماند، این است که ببینیم چرا انقلاب بهمین هنوز دچار شکست قطعی نشده‌است.

ولایت ارتجاع و سرمایه داری تجاری!

گفته می‌شود، که "ولایت فقیه" سمبل و نماد آن نظام ضد دمکراتیکی است که در ایران کنونی حاکم است. نهاد و آن سیستم سیاسی- اجتماعی است که بدون شکستن آن، بدون پشت سر گذاردن آن، حرکت به جلو در جامعه امکان پذیر نیست. ولایت فقیه تجسم حاکمیت آن طبقه یا طبقاتی است، که تکامل جامعه ایران، خواه و نابخوا همه دیگر طبقات جامعه را علیه آن متحد خواهد کرد.

همه این احکام، علیرغم ظاهر قانع کننده و بی چون و چرانی که دارند، در ماهیت خود، اشتباه آمیز و گمراه کننده‌اند. روح حاکم بر این فرمول‌بندی‌ها و در نتیجه شیوه برخورد به مسئله تغییرات انقلابی در کشور ما، با واقعیات جامعه‌ای که یک انقلاب را پشت سر خود دارد متناسب نیست و بیشتر در چارچوب یک رژیم اختناق کلاسیک، مانند رژیم شاه قرار دارد. این سیاست و مشی و تحلیل، یک انقلاب و تاثیرات عظیم آن را در سرتاسر جامعه بکلی نادیده می‌گیرد. باید پیوسته در نظر داشت، که رژیم شاه حاصل یک کودتای ضد انقلابی، در شرایط شکست جنبش مردم بود و رژیم "ولایت فقیه" میوه چین یک انقلاب نیرومند مردمی و در شرایط اعتلای جنبش و خواست‌های خلق.

باور به عظمت انقلاب بهمین و تداوم جنبش مردم است، که اجازه می‌دهد، بگوئیم: ضربه به حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت، ضریب عظیمی به جنبش چپ میهن ما بود، اما نباید اشتباه کرد! این ضربه پایان جنبش انقلابی در کشور ما نبود! همین جنبش مردمی است، که حاکمیت، در تمام سال‌های پس از یورش به حزب و سازمان، برای فریب آن به انواع حیل‌های تبلیغاتی، توطئه‌های عوام‌فریبانه و بالاخره عقب‌نشینی‌ها و تجدید قوا برای یورش دوباره به آن متوسل شده‌است. این فشار خلق و این جنبش مردمی، واقعا وجود دارد، چه ما آن را به حساب بی‌آوریم و چه به حساب نی‌آوریم. اگر آن را به حساب آوردیم، می‌توانیم در نبرد واقعی جامعه شرکت کنیم و مؤثر باشیم؛ و اگر آن را به حساب نی‌آوریم، مردم بدین خاطر دست از مبارزه نخواهند کشید، این مائیم که نظاره گر و منفعل باقی می‌مانیم. از این رو، تا لحظه‌ای که "نبرد" که بر که" به جنبش انقلابی مردم تحریک می‌بخشد، آیدولوژی انقلابی در جامعه از میدان بیرون نشده و جنبش توده‌ها، فشار نیروهای انقلاب و مقاومت خلق، تا بدان حد نیرومند است که جناح ارتجاعی و وابسته به بورژوازی تجاری که در حاکمیت است، برای بقای خود در قدرت همچنان مجبور به عوام‌فریبی، مجبور به گرفتن ظاهر انقلابی است و بدین ترتیب برای ما این امید وجود دارد، که بتوانیم ارتجاع را در چارچوب نظام موجود به عقب برانیم. به همین دلیل، فرضیه شکست انقلاب و اینکه امکان هر گونه تحول کیفی در جامعه ما، در چارچوب نظام موجود بکلی منتفی است، قطعیت ندارد. چنین امکانی به عنوان یک امکان وجود دارد. وجود این امکان، از ماهیت رژیم ناشی نمی‌شود، بلکه از واقعیت انقلاب، مقاومت خلق و جنبش توده‌ها سرچشمه می‌گیرد. بدین ترتیب، شرکت نکردن در مبارزه طبقات مردم بر سر حاکمیت و به عقب راندن ارتجاع و سرمایه‌داری غارتگر، شرکت (و اتخاذ سیاست‌هائی نظیر "تحریم") بدان خاطر نبوده که قادر به تلفیق اهداف استراتژیک و تاکتیکی نبوده‌اند، بلکه از آن جهت بوده‌است، که این مبارزه را فاقد چشم انداز واقعی ارزیابی کرده‌اند. در واقع جنبش انقلابی کشورمان، با یورش به حزب (و سازمان) پایان نیافت، چرا که بر خلاف تصور خاتین به انقلاب، دشمنان انقلاب و ارتجاع، جنبش خلق بسیار بسیار نیرومند تر از آن بود، که با خروج حزب (و سازمان) از صحنه خاتمه یابد.

درک نادرست از "نبرد جناح‌ها"

همه آنچه گفته شد، یک روی سکه است، اما این سکه روی دیگری نیز دارد و آن عبارت از تحلیلی است، که از جناح‌های حاکم موجود در چا وجود دارد. (یعنی همان تحلیلی که پایه اساسی مشی "تحریم" دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری شد و همچنان نیز انگیزه اساسی بیگانگی با مسائل و رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری است.)

دمکراتیک مخالف ج.ا. را فراموش کنیم. یعنی از خواست‌های آنها و طرح مطالبات برحق توده‌های «خروم خلق در مقابل جمهوری اسلامی غفلت نمی‌کنیم، بلکه با افشای بی‌امان ارتجاع، متوجه کردن ترک تیز حملات علیه نیروهای راست گرا و حاکمیت بورژوازی بزرگ از یکسو، و با حمایت قاطع و بی‌تزلزل همزمان از نیروهای مردمی درون حاکمیت و نیروهای دمکراتیک مخالف رژیم، در واقع کمک می‌کنیم به توده‌های محرومی که از ج.ا حمایت می‌کنند و توده‌های محرومی که با ج.ا مخالفت می‌کنند، تا اتحاد منافع میان خود را درک کرده، بر پیشداوری‌های خود نسبت به یکدیگر غلبه کنند، در پیکر صف قرار گیرند و متحدان در مقابل ارتجاع بایستند. بدین ترتیب است که می‌تواند تقویت مواضع نیروهای دمکراتیک در مجموع جنبش یاری می‌رسانیم، بدین ترتیب است، که ما تنها از یک جایگزین دمکراتیک برای ج.ا پشتیبانی می‌کنیم. ما در مقابل نیروهای ارتجاعی ضد رژیم به همان اندازه می‌ایستیم، که در مقابل نیروهای ارتجاعی طرفدار رژیم، و از نیروهای انقلابی ضد رژیم به همان اندازه پشتیبانی می‌کنیم که از نیروهای انقلابی طرفدار رژیم، تنها بدین وسیله است که می‌توان بتدریج جنبه دروغین ضد ج.ا و طرفدار ج.ا را که ارتجاع آترا وسیله ادامه حیات خود قرار داده است، درهم شکست و جنبه واقعی «دمکراسی» و جنبه ضد ارتجاع و همچنین جنبه انقلاب و «ضد انقلاب» را در سطح جامعه آشکار ساخت. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد، این نیست که رژیم ولایت فقیه به کنار رود، بلکه آن است، که این کنار رفتن به نفع نیروهای دمکراتیک باشد.

آنچه که در شرایط کنونی، وظیفه حزب توده ایران، بعنوان قدیمی‌ترین و با سابقه‌ترین حزب سیاسی ایران و پیشگام جنبش چپ ایران است چیست؟
همه توده‌ای‌ها نه تنها حق دارند، بلکه موظفند به این سوال پاسخ بدهند!

حزب ما، حزب طبقه کارگر ایران، حزب توده‌های محروم و همه زحمتکشان و روشنفکران مرفقی ایران است. سیاست‌های جدا از توده، تنها در شرایطی بر حزب ما حاکم شده است، که ارتباط میان این توده و حزب دچار اختلال گردیده است. به محض اینکه نخستین امکانات برای مشارکت همه اعضای حزب در تغییر مشی آن فراهم شود، این گونه سیاست‌ها به سرعت جایگاه خود را از دست خواهند داد. تجربه انقلاب بهمین، این واقعیت را با تمام روشنی در مقابل چشمان ما قرار داد. به همین دلیل وظیفه همه اعضا و هواداران حزب است، که دور هم گرد بیایند و آن سیاستی را که می‌توانند به نیازهای جامعه و خواست‌های انقلابی آن پاسخ بدهد، تدوین کنند. تنها با تدوین این سیاست، قرار دادن آن در معرض تضاد همه توده‌ای‌ها، نشان دادن برتری آن در عمل و منافع برای توده‌های محروم جامعه است، که می‌توان بر دشواری‌های موجود غلبه کرد. جای توده‌ای‌ها در جنبش واقعا موجود خلق برای پاسداری از جزء جزء آن مقدار قدرتی است که هنوز برای توده‌های محروم باقی مانده است. توان جنبش دمکراتیک را دست کم نگیریم. به هیاهوی راستگرایان و واژگان سیاسی که امروز زیر علم اقتصادی آزاد سینه می‌زنند، اعتنا ننمایید. زحمتکشان ایران طی سال‌های اخیر «مواهب» اقتصاد آزاد را با پوست و گوشت خود و به قیمت گرسنگی فرزندان‌شان درک کرده‌اند. وقتی روزنامه‌ای مانند «رسالت» که وابسته به ارتجاع و بازار است، ماسک منتقد اقتصادی دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را به صورت زده است، می‌توان فهمید که جنبش مردم و گرایش به چپ و مخالفت با برنامه اقتصاد آزاد و تعدیل اقتصادی در جامعه ما، چه وسعتی دارد. بدین ترتیب است که زمان بیش از هر وقت دیگر برای دستیابی به یک اتحاد دمکراتیک مساعد است.

نقش امپریالیسم و ضد انقلاب شناخته شده و ضد انقلاب مذهبی ناشناخته!

پس از پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی بهمین ۵۷، مجموعه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن، استراتژی مشترک خود را در جهت نابودی و به شکست کشاندن انقلاب پی‌ریزی و حلقه‌های مختلف آن را مرحله به مرحله به اجرا در آورده و به پیش بردند. در وهله نخست، طرح و توطئه‌های امپریالیسم، اساسا بر دو بازو متکی بود. بازوی نخست، سلطنت طلبان فراری بودند، که وظیفه طرح ریزی توطئه‌ها از بیرون جمهوری اسلامی را بر عهده داشتند و بازوی دوم، آن دسته از نیروهای مذهبی ضد انقلابی، که به دلیل جنبه مذهبی خود، امکان نفوذ آسان و سریع در ج.ا و اجرای دیسه چینی‌ها از درون نظام برآمده از انقلاب را در اختیار داشتند.

کسانی هستند که معتقدند تلاش در جهت آزادی و رهائی اجتماعی در چارچوب رژیم ولایت فقیه، در تحلیل نهائی محکوم به ناکامی است. حتی اگر چنین تجلیل و اعتقاد عجیبی را بپذیریم، این نتیجه حاصل نخواهد شد، که سرنوشت پیکاری که امروز در جامعه ما علیه تسلط گروه‌بندی حجتیه (ر. موفقه) در جریان است، برای کلیه نیروهای سیاسی و جنبش مردم بی تفاوت است و یا نتیجه آن از پیش مقدر شده است! بنظر ما، به هیچ وجه چنین نیست. سرنوشت این مبارزه، سرنوشت همه ماست. شرکت در این مبارزه، ولو اینکه به زعم عده‌ای محکوم به ناکامی هم باشد، وظیفه تاخیر ناپذیر ماست، چرا که تنها در جریان این مبارزه است که اتحاد طبقه کارگر با لایه‌های پائین و میانی جامعه می‌تواند شکل گیرد و مستحکم شود. تلاش در جهت برقراری چنین اتحادی، به خودی خود دستاوردی بزرگ است.

تصور اینکه رژیم ولایت فقیه در مجموع خود در سرانجام سقوط قرار دارد و بنابراین، حتی اگر سرمایه‌داری بزرگ و گروه‌بندی‌های وابسته به آن نیز تمام قدرت را در دست گیرند، باز هم همراه با مجموعه رژیم به کنار خواهد رفت، اشتباه بسیار بزرگ دیگری است. اولاً که این شیوه برخورد، هیچ شباهتی به نگرش مارکسیستی ندارد، ثانیاً معلوم نیست که این «سرانجام سقوط» تا چندین سال طول بکشد و در این فاصله چه مقدار دیگر از امکانات و نیروهای مقاومت خلق را در کام خود فرو کشد، و ثالثاً، اگر سرمایه‌داری بزرگ تجاری تمام اهرم‌های حاکمیت اقتصادی را در دست گیرد، در آن صورت حتی تغییر کل رژیم و تغییر ساختار ولایت فقیه هم موجب کنار رفتن آن از قدرت واقعی نخواهد شد. چرا که او بدلیل قدرت اقتصادی و سیاسی که در جامعه و حکومت یافته، باز هم از هر تغییری می‌تواند پیروزمند بیرون بیاید و با اتکا به مواضع اقتصادی خود، به مقابله جدی با هر گونه مخالفت و مبارزه‌ای اقدام کند.

(امری که اکنون با سازمان دادن انواع جنجال‌ها و توطئه‌ها - تشدید احتکار و گرانی، محاکمه شهرداران - برای فلج کردن دولت خاتمی و ناامید ساختن مردم از امکان تحولات سرگرم آن است)

این سرمایه‌داری در صورتیکه ضربات اساسی بدان وارد نیاید، این بار می‌تواند برای حفظ حاکمیت سیاه خود عده‌ای آخوند حجتیه ای را از نمایندگی خود خلع و بجای آن، عده‌ای دیگر را - حتی با کت و شلوار و کراوات - منصوب کند. بنابراین، برای مبارزه با حاکمیت این طبقه، منتظر فردا، منتظر طرد رژیم نباید شد، باید همین امروز، براساس تضاد عینی منافع آن با منافع اکثریت مطلق مردم، در کنار هر جنبش و نیروی قرار گرفت که حاضر است با آن به مقابله بپردازد. باید ماهیت سیاه واقعی حاکمیت آن را، چه رهبر ریاکارانه و دستان خود آلودش را در مقابل همگان به نمایش گذاشت. باید آن را به عقب نشینی وادار کرد. برای این کار، امروز در جامعه ما امکانات واقعی وجود دارد، فردا هیچ چیز معلوم نیست. با کنار گذاشتن شعارهای متکی به شکل حکومت و یا سیاست‌های انفعالی (نظیر «تحريم» و «کناره‌گیری از جنبش مردم»، ما خواست تغییرات انقلابی جامعه را کنار نمی‌گذاریم، بلکه براین حکم علمی تاکید می‌کنیم، که تغییر انقلابی از دیدگاه ما، تغییر این یا آن شکل حکومت نیست، بلکه عبارتست از تغییر در حاکمیت طبقاتی؛ یعنی در مرحله کنونی، عبارتست از طرد حاکمیت سرمایه‌داری بزرگ، بویژه تجاری، و خلع نمایندگان آن از قدرت. این تغییر در چارچوب هر شکل و یا با تغییر هر شکل حکومتی، در محتوای خود برای ما یک تغییر انقلابی محسوب می‌شود. به همین دلیل موضع ما نسبت به نیروهای سیاسی جامعه به موضعی بستگی ندارد که آنها بطور کلی نسبت به جمهوری اسلامی اتخاذ می‌کنند، بلکه بیشتر به موضعی بستگی خواهد داشت، که از جمله نسبت به حاکمیت این طبقه و نمایندگان آن اختیار می‌کنند.

(برخلاف دفاع دو آتشه‌ای که امروز ارتجاع و بورژوازی بزرگ تجاری ایران از برقراری ولایت مطلقه می‌کنند، بنظر ما برای این بورژوازی، در لحظه ضروری، این که ولایت فقیه باشد، یا نباشد، کمترین اهمیتی ندارد. آنچه که این بورژوازی می‌خواهد، پایان یافتن بروز هر گونه مقاومت انقلابی و خروج کامل توده‌ها از صحنه مبارزه سیاسی است، زیرا این بورژوازی دورنمای کل نظام سرمایه‌داری در ایران را در خطر احساس می‌کند!

محرومان موافق و مخالف ج.ا را باید در کنار هم متحد کرد!

آیا (ترک انفعال، «تحريم» و شعار و سیاستی که اعتقاد دارد در رژیم ولایت فقیه هیچ کاری از هیچکس بر نمی‌آید،) دفاع از نیروهای پیرامون حاکمیت به معنی آن است که ما حمایت از نیروهای دمکراتیک مخالف ج.ا را کنار گذاشته و عملاً به مناسبات خود با آنها و تشکیل یک اتحاد انقلابی زیان می‌رسانیم؟ به هیچ وجه! ما نباید یک لحظه هم پشتیبانی از نیروهای

دو توطئه بزرگ!

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگ‌ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان‌های بی‌دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است. روش بکار گرفته در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک "قرعه کشی مرگ" شبیه بود، اساساً نشان می‌دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی‌توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن. و اما برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جوشی تاریخی و محروم کردن توده‌ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی‌شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دانسی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.

مسئولیت این کشتار فجیع را تاریخ روشن خواهد کرد. آنچه را باید دانست، این است، که چه نیروهایی از امکان تصمیم‌گیری در انجام این جنایت برخوردار بودند، این جنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن آیتا الله منتظری و پیش رفتن در این مسیر، تا حد اعدام نزدیکان و خویشاوندان وی. با حذف آیتا الله منتظری، حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیتا الله خمینی مسلم گردید.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیتا الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر "سلمان رشدی"، نویسنده انگلیسی‌بورد. صدور فتوای اعدام "رشدی" برخواست‌های جریان حجتیه متکی بود. بی‌دلیل نبود، که به محض صدور این حکم، حجتیه و دارودسته "رسالت" فوراً (و مسلماً با آمادگی قبلی) جایزه‌ای برای قاتل احتمالی وی تعیین کرد و بدین وسیله تلاش نمود، تا به این ماجرا ابعاد بین‌المللی و بی‌بازگشت بدهد.

جنجال‌ها را نباید کنار زد و دلیل واقعی صدور چنین حکمی را بررسی کرد، تا فهمید جناح راست و در واقع مافیای حجتیه، در پشت این فتوا، چه هدفی را دنبال می‌کند.

از نظر بین‌المللی، با صدور فتوای اعدام "رشدی"، ج.ا.، که تا آن زمان چهره‌ای کمابیش انقلابی و ضد امپریالیستی داشت و در مقابله با امپریالیسم از پشتیبانی نیروهای انقلابی در سطح بین‌المللی برخوردار بود، از آن پس چهره کامل یک رژیم فئالیک مذهبی را به خود گرفت. این امر برای امپریالیسم و ارتجاع، چه از نظر تأثیرات مخرب آن بر سایر جنبش‌های اسلامی منطقه، و چه از نظر قطع مناسبات متقابل ج.ا. با دیگر نیروهای انقلابی در سطح جهان، ضرورت کامل داشت. (تورهای حکومتی در داخل و خارج از کشور این توطئه را کامل کرد.)

اما دلایل این اقدام دارودسته حجتیه، تنها به عرصه بین‌المللی مربوط نمی‌شود. اساس مسئله در آنجا قرار داشت، که نیروهای ارتجاعی از نتایج استراتژی خود در به اسارت در آوردن آیتا الله خمینی و انجام توطئه‌های خود به نام او و در نتیجه به نام انقلاب، بسیار خوشنود بوده، دیگر به هیچ عنوان حاضر نبودند، از این سیاست دست بردارند.

هاشمی رفسنجانی، با مسلم شدن ریاست جمهوری خود، بازی را تمام شده تلقی می‌کرد و معتقد بود پس از کشتار زندانیان سیاسی و یورش همه جانبه به جناح چپ مذهبی، نیروهای دمکراتیک به اندازه کافی تضعیف شده‌اند، که بتوان خط سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در کشور آشکارا و بدون پرده پوشی به پیش برد. اما جناح حجتیه رسالت نظری خلاف این داشت. باید از همان اول حساب‌ها را روشن کرد و به متحد قدیمی و رقیب جدید فهماند، فکر اینکه اوضاع و احوال عیناً مطابق خواست‌های او و طرفدارانش پیش خواهد رفت، را از سر بیرون کند. دوم اینکه جناح حجتیه، که در پیوند با فئودال‌ها، آیتا الله‌های بزرگ، سرمایه‌داران بزرگ تجاری و سران بازار و به طور کلی محافظه‌کارترین اقشار و نیروهای اجتماعی قرار داشته و دارد، اساساً نسبت به هر تحولی، ولو اینکه به دست یکی از مهره‌های رژیم باشد، مظنون بود. برای این دارودسته، ج.ا. مبتنی بر ققه سنتی، یا هیچ دگرگونی نباید به خود ببیند و یا اگر دگرگونی اجتناب‌ناپذیر است، باید در سمت بازگشت به گذشته، بازگشت به سلطنت یا بازگشت به هر نظام دیگری باشد، که پذیرش نابرابری اجتماعی و اقتصادی، فلسفه وجودی آن را تشکیل می‌دهد. (طرح حذف اصل جمهوریت از قانون اساسی جمهوری اسلامی و تلاش برای جا انداختن ولایت مطلقه فقیه، که اکنون در جمهوری اسلامی و با حمایت مولف و روحانیون وابسته به بازار جریان دارد در واقع ادامه همین خواست و تلاش حجتیه-مولفانه اسلامی است.)

سوم اینکه، این جناح برخلاف هاشمی رفسنجانی، معتقد بود، که پایه‌های توده‌ای انقلاب بسیار نیرومندتر از آن است، که بتوان با درپیش گرفتن سیاست آشکارا "ضد انقلابی، مدتی طولانی در صحنه قدرت دوام آورد. آن نیروی در دراز مدت برنده خواهد بود، که بتواند خود را با انقلاب و خواسته‌های توده‌ها در ظاهر هماهنگ نشان دهد و سیاست ضد انقلابی خود را ادامه انقلاب معرفی کند. چهارم اینکه، مسئله اساسی برای جریان حجتیه-رسالت، نابودی کامل انقلاب و هر نوع اندیشه و تفکر انقلابی و دمکراتیک بود. بنابراین، لازم بود سیاستی در پیش گرفته شود، که بتواند مرزهای انقلاب و ضد انقلاب، دمکراسی و ارتجاع را هر بیشتر و بهتر مخدوش کند. آنها باید به نحوی عمل می‌کردند، که توده‌ها دیگر نتوانند تشخیص دهند، چه کسی انقلابی و چه کسی ضد انقلابی است. چه کسی وابسته با امپریالیسم و چه کسی دشمن امپریالیسم است. تنها آن زمان، که ضد انقلاب بتواند در جامعه انقلابی ظاهر شود، زمانی خواهد بود، که دارودسته حجتیه بتواند در مسابقه انقلابی بودن همگان را پشت سر بگذارد و ارتجاع را به نام انقلاب بر مردم تحمیل کند. و بالاخره پنجم اینکه، مساجرای سلمان رشدی و نقش حجتیه در آن را باید در چارچوب سیاست امپریالیسم نسبت به ج.ا. که از زمان حاکمیت نیروهای راست بطور کلی دو چهره داشته در نظر گرفت. یک چهره آن عبارت است از تلاش برای گسترش روابط و نفوذ اقتصادی در ج.ا. و تبدیل آن به یک نظام سرمایه‌داری وابسته و متکی به امپریالیسم. آن روی دیگر چهره امپریالیسم، عبارت است از آنکه، بعنوان "حقوق بشر" و "مبارزه با تروریسم"، تیغ را همچنان بر فراز سر ج.ا. نگاه دارد، تا در صورت احتمال قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک، خود مستقیماً در کشور مداخله و ارتجاع را حفظ و حاکم نماید. مافیای حجتیه ابزار این چهره دوم سیاست امپریالیسم است.

اگر پایه سیاست رفسنجانی، برای دوران پس از درگذشت آیتا الله خمینی، گرفتن چهره غیرانقلابی و لیبرال بود، پایه استراتژی حجتیه برای این دوران، گرفتن چهره به ظاهر انقلابی و ضد لیبرال بود! صدور حکم اعدام "سلمان رشدی" را حلقه نخست این استراتژی باید تلقی کرد. آنها آماج‌های انقلابی را در کشتن "سلمان رشدی" خلاصه کردند و به اصطلاح ضد لیبرال و انقلابی شدند!

آیا حاکمیت حجتیه، سرنوشتی محتوم است؟

آنچه که مسلم است، آن است، که اگر همه نیروهای مترقی و انقلابی درست عمل کنند و در راه بسیج توده‌های مردم بکوشند، روند تحولات در کشور ما، دیرتر یا زودتر، به کنار رفتن ارتجاع به نفع نیروهای مترقی خاتمه خواهد یافت و این یک پیروزی انکارناپذیر است. اما اگر پای مستقیم و آشکار نظامی امپریالیسم به تحولات داخلی ایران کشیده شود، هیچ تردید نباید داشت، که توده‌های مردم و نیروهای مترقی ایران بزرگترین بازنده حوادث و ارتجاع برنده کامل آن خواهد بود و درست به همین دلیل است، که ارتجاع در داخل و سلطنت‌طلبان در خارج، با این شدت و حدت بدنبال یافتن وسیله‌ای هستند، که بتوانند از آن طریق پای امپریالیسم و اسرائیل را مستقیماً به میهن ما باز کنند.

دومین خطری که امروز کشور ما را تهدید می‌کند، خطر حذف کامل جناح مردم‌گرا از مجموع ج.ا. است. برای آنکه بتوان از این خطر بسیار بزرگ جلوگیری کرد، لازم است، تا همه نیروهای انقلابی و دمکراتیک حمایت خود را از آنها دریغ ندارند. ارتجاع، تنها در صورتی که مطمئن شود، تلاش در جهت کنار گذاشتن نیروهای مردمی از ج.ا. موجب برآمدن یک موج سنگین مقاومت گردیده و نیروهای انقلابی را سریعاً در کنار یکدیگر قرار خواهد داد، ممکن است ناچار شود، از نقشه‌های خود صرف نظر کند. مسئله دفاع از نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. تنها به معنی دفاع از آخرین امکانات علنی و نیمه علنی باقی مانده برای نیروهای انقلابی نیست، تنها به معنی ممانعت از یک کشت و کشتار تازه، این بار در صفوف پائین ج.ا. نیست، تنها به معنی حفظ تکیه‌گاه‌های قدرت مردمی در درون حکومت، که در شرایط معین مسلماً به نفع انقلاب خواهد بود، نیز نیست. مسئله در عین حال عبارت از آن است، که آن بخش از توده‌های محروم مذهبی، که از انقلاب و آماج‌های آن دفاع می‌کنند، صف واقعی دشمنان انقلاب را بهتر بشناسند و همچنان در صحنه مبارزه علیه ارتجاع و پیشرفت آن باقی بمانند.

ارتجاع از موقعیت می‌خواهد استفاده کند

با روشن شدن پیامدهای شوم اجرای دستورات صندوق بین‌المللی پول (تعديل اقتصادی) ارتجاع سعی می‌کند تا از این وضعیت برای تحکیم موضع خود در ج.ا. استفاده کند. (روندی که در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری کاملاً آشکار شد) بدیهی است، ورشکستگی سیاست تعدیل اقتصادی امری است به خودی خود بسیار مثبت و باید مبارزه در جهت پایان گرفتن هر چه سریع‌تر این سیاست ضد ملی را در تمام عرصه‌ها هر چه بیشتر

با برخواست بخش فارسی رادیو سراسری سوئد "پژواک"، برای اطلاع از نظرات "راه توده" در چارچوب سوال و برنامه ای که این رادیو تحت عنوان "نظرات و مواضع احزاب، سازمان ها و شخصیت های سیاسی ایرانی خارج از کشور" در مورد دولت خامنه (خواست ها، برنامه های اعلام شده و توانائی هایش) تهیه و بخش می کند، گفتگوی زیر در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۷۶، در این ارتباط انجام شد. بنا بر اظهارات مسئولین این رادیو، از آنجا که زمان بخش روزانه رادیو پژواک بیش از یک ربع ساعت نیست، گفتگوها و مصاحبه ها برای کوتاه ترین زمان ها تهیه می شود. به همین دلیل نظرات راه توده در فترده ترین حد ممکن، برای بخش در برنامه ویژه ای که در دست مسئولین رادیو پژواک می باشد بیان شد، تا در کنار آرزوهای های گذشته راه توده پیرامون دو انتخابات مجلس پنجم و دوره هفتم ریاست جمهوری و همچنین نگاه "راه توده" به مسائل داخل کشور، از آن استفاده شود.

در پایان فرصتی که برای پاسخ به سوال و برنامه مذکور در نظر گرفته شده بود، سوالات دیگری درباره حوادث جدید داخل کشور، زمینه های تحلیلی راه توده از اوضاع ایران، که منجر به شرکت "راه توده" در دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری شد، نگاه راه توده به مولفیت مهاجرین سیاسی برای کمک به جنبش مردم در داخل کشور، شکل های دانشجویی و رویدادهای اخیر در دانشگاه ها، ولایت فقیه و... نیز طرح شد. به این سوالات نیز -با آنکه از قبل پیش بینی نشده بود- در چارچوب مواضع راه توده پاسخ داده شد، که بنا بر اظهارات مصاحبه کننده، این بخش از گفتگو نیز، با توجه به زمان کوتاه برنامه رادیو پژواک، و تا آنجا که ضبط شده، در فرصت های مناسب بخش خواهد شد.

جلوگیری از بازگشت آزادی ها، نخستین هدف این مرحله از توطئه هاست!

* ما نمی گوئیم آقای طبرزدی و انجمن اسلامی دانشجویی را شکست خوردگان انتخابات بازی می دهند، اما رفتار و تحركات اخیر آنها، عملا به همان اهدافی خدمت کرد، که ارتجاع مذهبی-بازاری، برای تشنج آفرینی و به میدان کشیدن چماق بدست ها، در هفته های اخیر سخت به آن احتیاج داشتند!

* حرفهای مهندس طبرزدی نه علیه اصل ولایت فقیه بوده و نه اساسا حرف های نادرست، چرا که اگر این حرف ها نمی زد، کسی به عملش توجه نمی کرد؛ اما نحوه عمل آنها، که نوعی رقابت بنا دفتر تحکیم وحدت و چپ نمائی بود، و جنجالی که رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور و روزنامه های وابسته به شکست خوردگان انتخابات براساس این رفتار بدون فوت وقت براه انداختند، عملا میدان را برای صحنه گردانی توطئه گران در دانشگاه ها باز گذاشت! این عمل و عکس العمل ها، آنقدر سریع و بی معطلی انجام شد، که احتمال سازماندهی شدن آنها از قبل، منتفی نیست!

* شکست خوردگان انتخابات، شعار توطئه گرانه خود را می خواهند به جنبش مردم تحمیل کنند. این شعار جنبش را می خواهد به دو گروه "طرفداران ولایت مطلقه فقیه" و "مخالفان ولایت مطلقه فقیه" تقسیم کند و سپس سرکوب خونین آنها سازمان بدهند. ما

تشدید کرد. اما برای اینکه ارتجاع از این وضعیت به نفع خود استفاده نکند، لازم است تا نیروهای انقلابی در رأس مبارزه برای خواست هائی چون: خروج ایران از صندوق بین المللی پول، پایان دادن به سیاست تعدیل اقتصادی، "آزاد سازی سرمایه داری"، مخالفت با هر شکل و نوع خصوصی سازی و به تاراج دادن اموال متعلق به عموم، مخالفت با هرگونه واگذاری معادن کشور به سرمایه داران داخلی و خارجی، مخالفت بنا برقراری و گسترش روابط توطئه آمیز و پنهانی با امپریالیسم آمریکا و انگلیس، پایان گرفتن حاکمیت فقه سرمایه داری و "اسلام آمریکائی" بر اقتصاد و جامعه و زندگی خصوصی مردم و خواست های دیگر، نظیر آنها قرار گیرند. طرح این خواست ها در جامعه ما براساس اوج گیری ناراضیاتی روز افزون توده ها امکان پذیر است و باید تلاش در جهت تحقق آنها را با تمام قوا دنبال کرد.

تحلیل خطوط کلی تحولات انقلاب ایران، در چارچوب تئورد که بر که "نشان می دهد که جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی در کنار یا بر خلاف انقلاب بهمن نیست، بلکه تداوم منطقی خواست های واقعی انقلاب بزرگ بهمن است، که بر اثر حاکمیت راستگرایان، در آن گسست بوجود آمده است و با مانع روبرو گردیده است. بدلیل قدرت جنبش مردمی، راستگرایان چون نمی توانستند بنام "ضد انقلاب" بر کشور حکومت کنند، بنام انقلاب به حکومت ادامه دادند و این تناقض اساسی و عمده حاکمیت آنهاست. به همین دلیل باید با تکیه بر انقلاب و اهداف آن، آنها را انشاء کرد و به عقب راند. جنبش کنونی مردم ایران، جنبشی علیه این و یا آن شکل حکومت نیست، بلکه جنبشی علیه حاکمیت این یا آن طبقه معین اجتماعی است. بنابراین، وظیفه این جنبش، گرد آوردن همه نیروهای مخالف شکل کنونی حاکمیت نیست، بلکه متحد کردن همه آشکار و طبقات مخالف کلان سرمایه داری وابسته و ارتجاع متکی به آن است.

با توجه به مجموعه شرایط و اوضاع و احوال (امری که صف آرائی ها دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و دوران پس از انتخاب محمد خاتمی نشان می دهد) امکان اینکه جنبش مردم بتواند بطور مسالمت آمیز نیروی راستگرا و ارتجاعی را از حاکمیت خلع نماید، چندان قطعی نیست و احتمال مطرح شدن راه و روش های غیر مسالمت آمیز قوی است. بنابراین، مسئله این نیست که اگر جنبش مردم توان کنار زدن "ولایت فقیه" و حتی فراتر از آن را داشته باشد، ما در مقابل آن بایستیم. مسئله این است که عمده و غیر عمده را در شرایط کنونی تشخیص دهیم، در کنار مردم قرار بگیریم و به جنبش سمت و سوی انقلابی بدهیم. آنچه که اکنون عمده است، این است که اگر قرار است رژیم ولایت فقیه کنار رود، اولاً کنار رفتن آن نباید به دست نیروهای انقلابی و دمکراتیک صورت گیرد و ثانیاً این رژیم باید بعنوان نماینده حاکمیت نیروهای راستگرا و ارتجاعی و حکومت کلان سرمایه داران کشور و به مثابه یک مانع پیشرفت انقلابی از سر راه برداشته شود و نه بعنوان یک رژیم و یا نظام "مذهبی" که تنها به صرف مذهبی بودن آن لازم است نابود شود. اگر سد راه پیشرفت جنبش کنونی مردم ایران، حاکمیت کلان سرمایه داران وابسته بر کشور است، بنابراین، هدایت این جنبش، که تمام توده های خلق را در بر می گیرد، تنها با طرح خواست های واقعی و دمکراتیک مردم در سمت تحقق اهداف انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمن امکان پذیر است.

جنبش کنونی مردم ایران، بلحاظ ماهیت خود یک جنبش انقلابی و رادیکال است، زیرا که در واقع متوجه نیروهای راست و حاکمیت کلان سرمایه داری بر کشور بوده و هدف آن حذف موانع پیشروی انقلاب است، اما بلحاظ شکلی، شکل ناراضیاتی از انقلاب را بخود گرفته است، و چون شکل ناراضیاتی از انقلاب را به خود گرفته است، می تواند در جهت تضعیف همه نیروهای انقلابی عمل می کند، که این البته، یک پیروزی برای ارتجاع حاکم و کلان سرمایه داری محسوب می شود. این جدائی و این ناراضیاتی به شکل دیگری در میان نیروهای چپ نیز بصورت سرخوردگی از مبارزه و از اندیشه حاکمیت توده های محروم متجلی است. بنا به همین دلایل، سرنوشت همه نیروهای انقلابی کشور ما، اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی به یکدیگر پیوند خورده است و سرنوشت همه آنها با هم، به سرنوشت انقلاب وابسته شده است. وقتی انقلاب در مسیر عقب نشینی قرار می گیرد، یعنی همه نیروهای انقلابی در مسیر عقب نشینی قرار دارند و نه فقط انقلابیون مذهبی، وقتی دستاوردهای انقلاب ویران می شود، یعنی دستاوردهای همه سازمان های انقلابی ویران می شود و نه فقط سازمان های انقلابی مذهبی، وقتی توده ها از انقلاب جدا می شوند، یعنی اعضای همه سازمان های انقلابی از انقلاب جدا می شوند و نه فقط مبارزین مذهبی. وقتی آرمان های یک انقلاب مضحک می شوند، آرمان های همه نیروهای انقلابی مضحک می شوند و نه فقط آرمان های انقلابیون مذهبی. و همه این ها تاثیرانکار قانون تقدم ماهیت انقلاب بر شکل آن است، یعنی تاثیر واقعیت یعنی تقدم ماهیت دمکراتیک و ضد امپریالیستی انقلاب بر شکل مذهبی آن.